



عکس: سیدعلی حسینی / شهروند

## یک روز با کارتن خواب‌های گورستان نصیر آباد

# زندگی در گور

۵۰ زن و مرد و کودک بی پناه شب‌ها در گور می‌خوابند

در هر گور یک یا چند نفر زندگی می‌کنند

همان زنی که چند دقیقه قبل، تا شانه داخل گور بود و حالا خودش را بالا کشیده، دست‌های پینه بسته‌اش را با پشت لباس بلند قهوه‌ایش پاک می‌کند و کشدار می‌گوید: «هااااااااا میام الان».

غید کنار شهنواز ایستاده، داد می‌زنه: «بلندتر بگو اسمشو تا همه بفهمن»، می‌ترسند نامشان جزیی از هویشان است.

تمایلی برای حرف‌زدن ندارند. نگاه‌شان هم که می‌کنی رو برمی‌گرداند. بعد از چند سوال درباره وضعیت‌شان، این که این‌جا چه کار می‌کنند؟ و چرا این‌جا را انتخاب کرده‌اند؟ شهنواز می‌گوید: «پنج روز پیش برای تهیه مواد آمدم اینجا، آخه شنیدم این‌جا مواد ارزاتر، به نفر بهم حلو داد. دیدم چند نفر بالای گورها نشستن، از اون حلوها پشانشان داد، دیدم همزبان من، تصمیم گرفتم بمانم، شوهرم قراره بیاد همین‌جا».

### متألمی؟ بچه داری؟

ها، ۳ تا پسر دارم، پسر بزرگم ۱۸ سالشه و یک دوقلوی ۱۶ ساله هم دارم.

### اهل کجایی؟

۲۰ ساله که از شهرستان به تهران آمدم. خانواده‌ات کجاستند؟ ازت خبر دارند؟ پدر و مادر و ۷ برادرم شهرستانند، خبری از سرنوشت من ندارن. نمی‌تونم برگردم، اگه برگردم، چون معنای حتما منو می‌کنن.

### چند وقت معنای شدی؟

پنج ساله.

### چطور معنای شدی؟

پنج سال پیش من بهترین آشپز بودم، برای یک شرکت آرمینی با ۱۰۰ تا پرسنل غذا درست می‌کردم، شوهرم سرکار نمی‌رفت، خونه بود و همیشه در حال مصرف مواد بود، من

نمی‌دانستم که بخوره (نوعی اعتیاد که از طریق در معرض بوی مواد قرار گرفتن ایجاد می‌شود) معتاد شدم. صبح‌ها سخت از خواب بیدار می‌شدم و سر کار چرت می‌زدم. به بسته نسکافه خریدم که خوابم ببرد، شوهرم دید گفت خاک بر سر، این چیه خریدی؟ بیا، دوا تو پیش منه، یه چیزی می‌دم که کلا خواب از کلمات بهره، بشم شیشه داد کشیدم، بعدش من تا یک هفته نمی‌توانستم بخوابم. وسواس کار کردن گرفته بودم. گفتم مرد خدا ذلیلت کنه، منو بپر دکتر، نمی‌تونم بخوابم. یه چیز دیگه بشم داد گفت اینو بگشوی می‌خوابی، هرویین بود، اونسو که زدم تا دو روز خواب بودم، انگار مرده بودم. برای آرام شدن، مجبور شدم دوباره بگشوم و کم‌کم کارم از دست دادم.

### دانه‌های درشت اشک

روی گونه‌های فرو رفته‌اش می‌چکد، نفس عمیقی می‌کشد و انگار به پنج‌سال گذشته برگشته است. حالا تمایل بیشتری دارد که درباره خودش حرف بزند.

### چند وقت کارتن خوابی؟

«الان سه ساله که کارتن خواب شدم.

### پسرات کجا هستند؟

پسرام رفتن خونه موشان، درس می‌خوانم، زنگ می‌زنم بهشان، اونا فقط گریه می‌کنن،

پسر بزرگم میره سرکار؛ اما تا حالا سه بار می‌خواست خودکشی کنه، می‌گه عمو و زن عمو خیلی خوبن اما من دیگه نمی‌تونم بشنیم سر سفره‌شان.

می‌خواهد بغضش را فوراً برده؛ به زور می‌خندد. دندان ندارد. فقط سه دندان خراب و این هم نمره اعتیاد است. گروهی از زنان و مردان سیاه‌پوش ۱۰۰ متر آن‌طرف‌تر عزیزی را به خاک سپرده‌اند. صدای مویه و نوار روزه می‌آید. شهنواز سرش را آرام و با آفوس تکان می‌دهد. برای این که صدا به صدا برسد، صدایش را بالاتر می‌برد.

### در درون گورستان، ۳۰۰

گور از پیش آماده وجود دارد که ۵۰ کارتن خواب دست کم ۲۰ گور را اشغال کرده‌اند. در هر گور یک نفر و گاهی هم سه تا چهار نفر زندگی می‌کنند. این گورها عموماً برای خواب مورد استفاده قرار می‌گیرند

و در طول روز و زمانی که افراد برای تهیه پول مواد و غذا ضایعات جمع می‌کنند یا گدایی می‌کنند، خالی هستند

«می‌خوام ترک کنم، تو را به خدا، تو را به دین تان کمک کنيد که ترک کنم، خسته شدم، خسته شدم از هر روز گدایی کردن تو عوارضی، من قبلاً می‌آمدم قبرستان، حالم بد می‌شد، بار اولی که منو کشیدین پایین تو قبر تا سه روز مریض بودم و نتوانستم بخوابم، اما خب چاره‌ای ندارم، جایی را ندارم که برم.»

چرا نمیری کمپ؟ «چندبار رفتم، اما آن‌جا منو می‌زنن، موهامو می‌کشن. موهامو می‌تراشن، شلنگ رو

گزه می‌زنن و با گزه شلنگ ما رو می‌زنن، هنوزم جای کتک‌هایی که خوردم روی بدنم هست، من دیگه جانی ندارم که کتک بخورم.»

در میان حرف‌هایش یک نفر با دو کیسه پلاستیکی سبزر و سفید می‌آید. لباس‌ها و وسایلش را آورده. شهنواز تشکر می‌کند: «دردت به جانم.»

حالا جمعیت بیشتری جمع شده، مردها آمده‌اند روی لبه‌های گورها، اما زن‌ها با کمی فاصله روی تپه‌های اطراف این گورهای آماده ایستاده‌اند. یکی از میان جمعیت می‌گوید باید

ترک کنید و بروید سرکار! آرزای من می‌گوید: «مشکل ما بی‌مکانیه، ترک هم کنیم دوباره باید بیایم همین‌جا. کنار بقیه که معنایند، دوباره معنای می‌شیم.»

«من یکی از اینها را می‌شناسم.» مردی که صاحب یک کارگاه صنعتی است می‌گوید. «یکی از این کارتن‌خواب‌ها که اسمش فرشیده، ۲سال پیش در کارگاه من کار می‌کرد. اون موقع‌ها نماز هم داشت. درگیر مواد مخدر شد و دیگه نتوانست کار کنه، زندگی‌اش هم از هم پاشید. الان اینجاست.»

با دست به خرابه‌های پشت گورستان اشاره می‌کند. «الان اونجا داره ضایعات جمع می‌کنه. چطور میشه کمکش کرد؟ به حرف که نمیشه. همه باید قدم بردارند.»

هوا گرگ و میش است، مردم پراکنده می‌شوند. مراسم آن خانواده داغدار هم تمام شده. کمی آن‌طرف‌تر، مردم بی‌توجه به گورخوابان، کنار سزار اموات خودشانند و خیرات‌شان را با هم تقسیم می‌کنند. صدای آذان در گورستان می‌پیچد. با تارک شدن هوا، کم‌کم سر و کله بقیه کارتن‌خواب‌ها پیدا می‌شود. خسته از پرسه‌زنی روزانه، با قامت‌های خمیده و سرهای کج شده، توبرهای را با خود می‌کشند و به میان جمعیت می‌روند تا این‌جا هم پولی، چیزی عایدشان شود. انتخابشان بیشتر زنان است. به‌خصوص زنانی که دست یک بچه در دستشان است. دست دراز می‌کنند. جان بچه را قسم می‌دهند و می‌گویند: «پول به نون به من بیدید.» اکثریت بی‌جواب رد می‌شوند. یکی از مردها می‌گوید: «پول ندارم اما نانوايي نزدیک است. بیا برویم برات نان بگیرم.»

نگهبان دم در گورستان از روزها و شب‌هایی که با این گورخواب‌ها می‌گذرانند، حرف‌هایی

دارد: «یک ماهی هست کارتن‌خواب‌ها، به‌خصوص شب‌ها، در بعضی از این قبرها شب را به صبح می‌رسانند. آن اوایل که آمدند اینجا، بیرون‌شان کردیم اما تعدادشان زیاد است هم‌جای دیگری ندارند که بروند. دیوار گورستان کوتاه است، بیرون‌شان هم کنیم از دیوار می‌آیند. نیروی انتظامی هم که می‌آید، متفرق می‌شوند. تعدادی‌شان را هم گرفته‌اند و برده‌اند کمپ. خیلی‌هاشان از کمپ فرار می‌کنند و دوباره برمی‌گردند.»

همه‌شان معنایند؟ «تقریباً همه معنایند. دو زن و یک بچه ۸ ساله هم هست که آنها هم معنایند. روبه‌روی گورستان، چند صد متر آن‌طرف‌تر در «بلوک‌زنی» هم یک پیرزن همراه ۲ پسر و یک عروس و نوه‌اش در چادر زندگی می‌کنند. خود پیرزن و یکی از پسرهایش معنایند. باز هم هستند، کمی آن‌طرف‌تر زیر کانال یک زن و مرد هستند که از شهرشان آمده‌اند. آنها هم در چادر زندگی می‌کنند اما معنای نیستند.»

بر خورد مردم باهاشون چطوره؟ «اینجا منطقه فقیرنشینیه. مردم نقد از این کارتن‌خواب‌ها دیدن که انگار واگسینه شدند و بی‌تفاوت، ولسی بعضی‌ها هم برای کمک می‌آیند مثل گروه پاشار تبریزی که شب‌ها بلدا برای ساکنان گورها و چادرنشین‌های اطراف گورستان غذا و میوه آورده بودن، اما کارتن‌خواب‌ها نیمه‌اند.»

زنی با روسری یشمی، یکی از کارتن‌خواب‌هایی که تازه از بیرون برگشته به گورستان، حرف‌های نگهبان را شنید و گفت: «اره، چند شب پیش غذا آوردن، اینا می‌خوان گولمون بزندن و ببرنمون کمپ. من از ترسم تا نصفه‌شب تو بیابون‌های اطراف بودم. کسی می‌خواد به ما کمک کنه؟ مردم ما رو که می‌بینن اذیتمون می‌کنن. ما رو با سنگ می‌زنن. مگه ما غریبه‌ایم؟ ما همون آدم‌هایی هستیم که تا چندسال پیش سر سفره‌های هم بودیم.»

پاشار تبریزی، مدیر گروهی که کمپین شب‌یلدا را شکل داده، می‌گوید: «قصه داریم کار خود را ادامه دهیم.»

شروع کمپین از کجا بود؟ کار ما از صفحات مجازی شروع شد. من ۲۰ روز پیش از حضور کارتن‌خواب‌ها در گورستان مطلع شدم و با کمک دوستان که نمی‌شناختم همدیگر را، اما به بنده اعتماد کردند مبلغی را جمع‌آوری و برای شب‌یلدا مقداری غذا و میوه فراهم کردیم. متأسفانه کارتن‌خواب‌ها از ترس خیلی‌هاشان نیامدند، یا آمدند غذا را گرفتند و رفتند.

با چه هدفی این کار را ادامه می‌دهید؟ هدفمان ایجاد همکاری و همیاری بین خیریه‌هاست برای کمک به این مردم بی‌خانمان. در بین این کارتن‌خواب‌ها زن هست، خیلی‌هاشان معنای نیستند و از فقر به گورستان پناه آورده‌اند.

بچه در بین کارتن‌خواب‌ها؟ بله، علی هشت‌ساله و معنای است. بعضی شب‌ها را در گورستان سپری می‌کنند. برای برقراری ارتباط با او و ایجاد انگیزه با کمک دوستان برایش یک مقدار لباس گرم خریدیم. خودش تمایل دارد که ترک کند. می‌خواهیم ازش حمایت کنیم که این اتفاق بیفتد.

برنامه‌های تان چیست؟ ما با چند موسسه خیریه مذاکراتی را انجام دادیم و موسساتی مثل جمعیت امام‌علی(ع)، موسسه مهرانه زنجان، خانه کودکان کوشا و همچنین وزارت آموزش و پرورش قبول کردند که از ما حمایت کنند.

دوباره جمعیت گورستان را ترک کرده و تاریکی همه‌جا را فرا گرفته، مثل هر شب، بنرهای پاره، تکه‌پتوهای مندرس و تخته‌چوب‌های نیمه‌سوخته را برمی‌دارند. سقف اتاق‌های دوطبقه‌ای که یک متر و نیم ارتفاع دارند. فرش‌شان کارتن‌پاره است و تختشان زمین سفت و سرد، نه چراغی، نه وسیله‌ای، فقط پتو و لباس کهنه. همین.



صبح از گورنبر می‌خیزند و وسط خواب جمع می‌کنند



گورخواب‌ها در پناه‌بناوار ضلع غربی مشغول مصرف مواد مخدر